



## دموکراسی‌های محصور در میان دیوارها

وندی براون، ترجمه: سهند ستاری

**مقدمه مترجم:** چند سالی است که روند حصارکشی‌ها و ساخت دیوارهای مرزی سرعت و شدتی بی‌سابقه گرفته است. از تلاش دونالد ترامپ برای ساخت دیوار در مرز ایالات متحده با مکزیک گرفته تا ۱۲۰۰ کیلومتر حصار «ضد مهاجرت» که از سال 2015 به این سو در اروپای متحد و واحد کشیده شده است. در کنار معروف‌ترین پروژه دیوارکشی معاصر در کرانه باختری هزاران کیلومتر دیوار مرزی بر روی سیاره زمین ساخته شده، از مجارستان، اتریش، اسلوانی، مقدونیه، بلغارستان، نروژ، روسیه، اسپانیا، فرانسه و بریتانیا گرفته تا عربستان، امارات، آفریقای جنوبی، ازبکستان، افغانستان، تایلند، چین، مصر، هند، پاکستان، عراق، برزیل، کره شمالی، ایران و ترکیه. تمام این حصارها و دیوارها نشانه چیست؟

وندی براون، فیلسوف رادیکال چپ آمریکایی، در کتابی با عنوان «دولت‌های محصور، افول حاکمیت» (2010) می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد. این کتاب چهار فصل دارد. براون در فصل اول پس از ارائه گزارشی از روند دیوارکشی‌ها در سال‌های اخیر از درستی تصویری دفاع می‌کند که دیوارهای جدید را، به‌رغم اهداف و آثار ظاهراً پراکنده‌ای که دارند، پدیده تاریخی واحدی می‌داند. او در فصل بعد تبیینی از پیوند حاکمیت با حصارکشی و دیوارکشی در نظریه سیاسی مدرن ارائه می‌کند و به مخمسه قدرتی می‌پردازد که زوال حاکمیت دولت نشانه آن است. فصل سوم و چهارم کتاب نیز به این مسئله می‌پردازد که چگونه دیوارها بر اثر افول حاکمیت دولت در مدرنیته متأخر به تهدیدهای هم‌پوشانی اشاره می‌کنند که هویت و قدرت دولت‌ها و اتباع و سوژه‌ها را نشانه رفته است. کانون بحث فصل سوم در وهله اول، گفتارها و مثال‌های سیاسی در این زمینه است و فصل چهارم نیز چرخشی دارد به سوی روانکاوی. ترجمه این کتاب به همین قلم به پایان رسیده است. آنچه در ادامه می‌خوانید ترجمه بخشی از فصل اول کتاب حاضر است.

\*\*\*

دیوار نیست که اردوگاه را خلق کرده، استراتژی و واقعیت

تأسیس اردوگاه است که به احداث دیوار انجامیده است.

دُم هیولا، ادی افیر و آریلا آزولای -

- جهانی‌سازی و دیوارکشی

آنچه سرانجام دنیای جهانی شده نامیده‌ایم تنش‌های بنیادینی در دل خود دارد، تنش‌های میان راه‌دادن و راه‌ندان، درهم‌آمیختن و جداکردن، حذف‌کردن و دوباره گنجاندن. یک جلوه این تنش‌ها را می‌توان در مرزهایی دید که روز به روز بازتر می‌شوند و جلوه دیگر آن را در بودجه‌ها، انرژی‌ها و تکنولوژی‌هایی که به نحوی بی‌سابقه به تحکیم مرزها اختصاص می‌یابند. جهانی‌سازی صحنه نمایش انبوهی از تنش‌های به هم مرتبط است، تنش میان شبکه‌های جهانی و ملت‌گرایی‌های محلی، قدرت‌های مجازی و قدرت‌های واقعی، تصرف خصوصی منابع و دسترسی عمومی به منابع، سیاست‌های محرمانه و شفافیت [سیاسی]، قلمروسازی و قلمروزدایی، همچنین تنش‌های میان منافع ملی و بازار جهانی و به همین اعتبار، تنش میان ملت و دولت، امنیت اتباع و حرکت سرمایه.

یکی از کانون‌های اصلی این تنش‌ها دیوارهای جدیدی است که سیاره ما را مخطط کرده‌اند. ساخت‌وساز جنون‌آمیز این دیوارهای جدید همان زمان آغاز شده بود که در اقصی نقاط دنیا سقوط باروهای قدیمی اروپای جنگ سرد و آفریقای جنوبی دوره آپارتاید را جشن می‌گرفتند. معروف‌ترین آنها یکی دیوار غول‌آسایی است که آمریکا در مرز جنوبی خود ساخته و دیگری دیوار اسرائیل است که مثل مار از دل کرانه باختری عبور می‌کند؛ دو پروژه‌ای که پیمانکاران و تکنولوژی‌مشرکی دارند و برای مشروعیت خود به یکدیگر استناد می‌کنند. ولی به جز این‌ها هم نمونه بسیار است: آفریقای جنوبی بعد از دوران آپارتاید هزارتوی پیچیده‌ای از دیوارها و ایست‌بازرسی‌ها ساخته و حصار امنیتی برقی بحث‌برانگیز خود را در مرز زیمبابوه هنوز بر پا نگه داشته است. عربستان سعودی اخیراً ساخت یک سازه نگهبانی بتونی با ارتفاع سه متر را در مرز خود با یمن به اتمام رسانده و بنا دارد بعد از آن در مرز عراق نیز دیواری بسازد و تازه بعد از آن هم به گفته سعودی‌ها ممکن است کار به دیوارکشی دور تا دور عربستان ختم شود. هند برای ممانعت از ورود پناهجویان کشورهای فقیر همسایه، برای تقویت موضع خود در مناقشه ارضی و همچنین برای جلوگیری از ورود اسلحه و چریک‌های اسلام‌گرا از مرز پاکستان، حصارهایی نه چندان پیشرفته و ظاهراً

ابتدایی با پاکستان، بنگلادش و برمه کشیده و قلمرو مورد مناقشه کشمیر را وارد مرزهای خود کرده است. ولی ظاهر ابتدایی این دیوارها نباید فریبمان دهد: هند در مرز هندوکشمیر زمین میان دو ردیف سیم خاردار را مین گذاری کرده است. در همین زمینه مناقشه ارضی، البته به بهانه ممانعت از ورود «تروریست‌های اسلام‌گرا»، ازبکستان در سال 1999 در مرز قرقیزستان و در سال 2001 در مرز افغانستان حصار کشید، اما حالا ترکمنستان هم دارد در مرز ازبکستان حصار می‌کشد. بوتسوانا [کشوری کوچک در جنوب قاره آفریقا] در سال 2003 ظاهراً برای جلوگیری از شیوع بیماری «تب برفکی» میان دام‌های خود اقدام به ساخت حصار برقی در مرز با زیمباوه کرد، اما هدفش جلوگیری از ورود مردم زیمباوه بود. تایلند و مالزی در واکنش به شورش‌های جنوب تایلند و همچنین برای جلوگیری از مهاجرت غیرقانونی و قاچاق با همکاری هم دیواری بتونی و فولادی ساخته‌اند. وقتی مردم غزه در ژانویه 2008 به جستجوی غذا و سوخت و سایر مایحتاج خانگی از دیوار گذشتند و وارد مصر شدند، دیوار بین مصر و غزه هم در جهان خبرساز شد. ایران در حال ساخت دیواری در مرز پاکستان است. برونی [کشوری بسیار کوچک در شرق آسیا] برای جلوگیری از ورود مهاجران و قاچاقچیان در مرز لیمبانگ [شهری در مالزی] مشغول دیوارکشی است. چین برای مقابله با موج پناهجویان کره‌ای در مرز کره شمالی دیوار می‌کشد و کره شمالی نیز به موازات بخشی از همین دیوار در مرز چین دیوار می‌کشد.

**و البته در درون دیوارها هم دیوار وجود دارد:** در ایالات متحده مناطق و محلات «دروازه‌دار» همه جا مثل قارچ رویداده‌اند، اما این قبیل محله‌ها در شهرهای جنوبی نزدیک به دیوار مرزی با مکزیک از همه جا بیشترند. دیوارهای دور شهرک‌های اسرائیلی در کرانه باختری مجاور «حصارهای امنیتی» اند و دیوارهای دور محوطه مورد مناقشه «موزه مدارا» در اورشلیم درست به دیوارهایی چسبیده که شهر را بخش‌بخش کرده‌اند. راه بیت‌لحم به اورشلیم با دیوارهای بلند بتونی کاملاً مسدود است. با حمایت مالی اتحادیه اروپا دیواری سه‌لایه دور منطقه تحت محاصره اسپانیایی‌ها در خاک مراکش ساخته شده، حتی

خود مراکش هم یک «دیوار شنی» طولانی دارد که هدفش حراست از منابع صحرای غربی است، منابعی که از قدیم‌الایام بر سر آن‌ها دعوا بوده. شهردار سوسیالیست شهر پادووا [در ایتالیا] اخیراً به بهانه آنکه نگذارد کار این شهر به اوضاعی ختم شود که خودش به آن می‌گوید «اوضاع فرانسوی»، دیوار ویا نلی را ساخته که محله‌های طبقه متوسط سفیدها را از به اصطلاح «گتوهای آفریقایی» جدا می‌کند، گتوهایی که بیشتر مهاجران جدید آنجا زندگی می‌کنند.

**و همچنان دیوارهای بیشتری هم بناست ساخته شود:** علی‌رغم نزاعی که در سال 2007 بر سر طرح ساخت دیوار بغداد درگرفت، نیروی نظامی ایالات متحده هنوز امید دارد دور منطقه سبز [در مرکز شهر بغداد] دیوار بکشد. پیش از این نیز دیواری مناقشه‌برانگیز دور مناطق سنی‌نشین از جمله ادهمیه و اعظمیه [در شهر بغداد] کشیده شد و به این ترتیب، در واکنش به خشونت فرقه‌ای خونینی که ماحصل اشغال ایالات متحده بود، الگوی «محلات و مناطق دروازه‌دار» در شهرهای عراق شکل گرفت. برزیل در صدد ساخت یک دیوار فولادی و بتونی در مرز پاراگوئه است؛ اسرائیل طرحی دارد برای ایجاد موانع امنیتی جدید به جای حصارهای قدیمی در مرز صحرای سینا با مصر؛ و امارات متحده عربی در حال طراحی دیواری در مرز خود با عمان است. با اینکه کویت حصاری در مرز عراق دارد، باز هم می‌خواهد در همان نزدیکی در یک منطقه غیر نظامی دیوار بکشد. طرح‌های پیشنهادی بسیار جدی هم وجود داشته که بناست بعد از تکمیل دیوار مکزیک - آمریکا به جریان بیفتد، از جمله این طرح‌ها یکی دیوارکشی در مرز کاناداست و دیگری یافتن ابزارهایی برای مسدود کردن جزیره‌هایی که مهاجران احتمالی آفریقایی شمالی از طریق آن‌ها به اروپا می‌آیند.

#### - پارادوکس‌های دیوارکشی

اگرچه هر یک از این دیوارها به منظور ممانعت از ورود چیزهای مختلف ساخته شده‌اند - مردم فقیر، کارگران یا پناهجویان؛ مواد مخدر، سلاح یا سایر کالاهای قاچاق؛ قاچاق کالاهای مشمول مالیات؛ جوانانی که ربوده یا به بردگی گرفته

می‌شوند؛ ترور؛ اختلاط قومی یا مذهبی؛ صلح یا سایر چشم‌اندازهای سیاسی - به طور حتم دلایلی مشترک برای ازدیاد آن‌ها در این برهه از تاریخ جهان وجود دارد. بیایید نخست با مجموعه‌ای از پارادوکس‌ها شروع کنیم. اولاً اگرچه همه طیف‌های سیاسی - از نولیبرال‌ها، جهان‌وطن‌باوران، تا جماعت‌های بشردوست و فعالان چپ - خیال جهانی بی‌مرز را در سر می‌پرورانند (جهانی بی‌مرز که یا نتیجه سرمایه‌گذاری‌های جهانی است یا نتیجه بازار جهانی یا شهروندی جهانی یا حکمرانی جهانی) باید گفت که همه ملت - دولت‌ها، از غنی گرفته تا فقیر، شوق عجیبی به دیوارکشی دارند. ثانیاً در بطن آن فرم سیاسی عامی که با نام دموکراسی می‌شناسیم و ظاهراً در سرتاسر جهان تفوق دارد (همان دموکراسی که پست‌مارکسیست‌های اروپایی، سکولارهای اسلامی، یا نومحافظه‌کاران آمریکایی سنگ‌اش را به سینه می‌زنند، گو اینکه هر یک آن را به شیوه خود اجرا می‌کنند) فقط با موانع سخت سروکار نداریم بلکه در درون همین موانع شاهد معابری هستیم که مسیر تجارت‌های پرسود و کلان را از معبر مسافران عادی و همچنین از مسیر تازه‌واردان خوش‌خیالی که صرفاً ظاهر یا اصل و نسب مشکوک دارند سوا می‌کند. ثالثاً در زمانه‌ای که قابلیت‌های زیادی برای تخریب از خود بروز می‌دهد - تخریبی که به لحاظ توان، ابعاد کوچک و امکان جابجایی [ادوات تخریب] در تاریخ سایقه نداشته و دامنه آن از جلیقه‌های انفجاری تا بمب‌های شیمیایی بی‌رنگ و بو گسترده است - باید هیئت فیزیکی بی‌روح دیوارها را واکنشی منحرفانه به این قدرت‌های مرگ‌بار ولی غیرمادی دانست. بنابراین با سه پارادوکس مواجهیم: یکی راه دادن همراه با راه‌دادن، یکی کلی‌سازی آمیخته با طرد و قشربندی، و یکی هم قدرت شبکه‌ای و مجازی به‌واسطه موانع سخت و فیزیکی.

## - نظم جهانی مابعدوستفالی

این موانع جدید بناست حدود مرزی ملت - دولت‌ها را مشخص و تعریف کنند، با این همه جالب است که هیچ‌یک از آن‌ها برای مقابله با حملات احتمالی حاکمیت‌های دیگر، یا به‌عنوان استحکاماتی در برابر ارتش‌های متجاوز، یا حتی به‌عنوان

سپری دفاعی در جنگ‌های بین‌الدولی ساخته نشده‌اند. برعکس، با اینکه ممکن است تهدیدهای مختلفی هم در کار باشد، هدف این دیوارها عوامل فراملی غیردولتی است، یعنی افراد، گروه‌ها، جنبش‌ها، سازمان‌ها و صنایع. به واقع این دیوارها به روابط فراملی واکنش نشان می‌دهند نه به روابط بین‌المللی، با قدرتهای سرسخت ولو غیررسمی و زیرزمینی طرفاند نه با اقدامات نظامی. مهاجرت، قاچاق، تبهکاری، ترور، و حتی آن اهداف سیاسی که دیوارها بناست جلوی آن‌ها بایستند نه آنچنان تحت حمایت دولت‌اند و نه در غالب موارد، مبنایی در منافع ملی دارند. برعکس، این مسائل غالباً بیرون از چارچوب پیمان نظم بین‌المللی وستفالی شکل می‌گیرند که در آن ملت-دولتهای حاکم بازیگران اصلی عرصه سیاست‌اند. در نتیجه، به نظر می‌رسد این‌ها نشانه‌های جهان مابعد وستفالی باشند.

منظور از نظم مابعد وستفالی دوره‌ای نیست که در آن حاکمیت ملت-دولت تمام یا از دور خارج شده باشد. در اینجا پیشوند «مابعد» (post) دلالت دارد بر نظمی که گرچه از نظر زمانی اشاره به «بعد» دارد، لیکن به معنای پایان آن چیزی نیست که پس از پیشوند «مابعد» می‌آید. «مابعد» حاکی از حالتی بسیار خاص از آن چیزی است که «بعد» می‌آید، حالتی که در آن آنچه گذشته پشت سر گذاشته نشده، برعکس آن گذشته حال را مصرانه مشروط می‌کند و چه‌بسا بر آن سلطه یابد، ضمن آنکه به نحوی راه خود را از همین گذشته جدا می‌کند. به عبارت دیگر، اصطلاح «مابعد» را برای اشاره به حال حاضری به کار می‌بریم که گذشته آن همچنان این لحظه حال را تسخیر می‌کند و به آن ساختار می‌بخشد. درست همانطور که دوران «مابعد جنگ» معرف بخش اعظم نیمه دوم قرن بیستم در منطقه اروپا-آمریکاست و به همین منوال، دوران «مابعد کمونیسم» حاکی از چالش‌ها و مخصصه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است که شوروی سابق به بار آورد، و باز به همین سیاق «مابعد مارکسیسم» که رگه‌های مختلف فلسفه و تحلیل چپ معاصر را از پهنه الگوهای تفکر و تعلقات سیاسی مارکسیستی گرد هم می‌آورد. [تعبیر مابعدوستفالی را نیز باید مثل همین موارد فهمید].

## - زوال حاکمیت دولت

چه معنایی دارد که بگوییم حاکمیت دولت رو به زوال است وقتی هنوز دولت‌ها با تمام قوا مدعی قدرت حاکمیت و اهمیت خود در ایجاد نظم و بی‌نظمی جهانی هستند؟ در اینجا می‌توان خیلی خلاصه اشاره کرد که سیمای مرکب حاکمیت - که از دل آرای نظریه‌پردازان حاکمیت مدرن، از جمله تامس هابز، ژان بدن، و کارل اشمیت، سربرآورده - نشان می‌دهد که حاکمیت مشخصه‌هایی ذاتی دارد: 1- «تفوق و برتری» دارد به این معنا که هیچ قدرتی بالاتری از حاکمیت مطلقه وجود ندارد. 2- «تداوم زمانی» دارد یعنی حاکمیت هیچ محدودیت زمانی ندارد. 3- «قائم به تصمیم حاکم» است یعنی اینکه حاکم تسلیم و مقید به قانون نیست. 4- «مطلقه و تامه» است به این معنا که حاکمیت مقطعی یا محدود نیست. 5- «غیرقابل انتقال» است یعنی حاکمیت تفویض‌ناپذیر است مگر آنکه خود را ملغی کند. 6- «برخوردار از حوزه قضایی خاص» است و بر این اساس حاکمیت یعنی قلمروداری. اگرچه حاکمیت ملت-دولت همیشه از نظر شوق و ادعایی که نسبت به این ویژگی‌ها دارد چیزی از جنس افسانه بوده، باید گفت که این افسانه به هر حال افسانه‌ای قدرتمند و موثر است که از زمان صلح وستفالی (1648) صورتی مقدس یافته و با روابط داخلی و خارجی ملت-دولت‌ها عجین شده است. ترکیبی از این ویژگی‌ها در انحصار ملت-دولت‌ها بوده، اما در نیمه قرن گذشته، جریان‌های روبه‌رشد فراملی شدیداً این انحصار را به خطر انداخته‌اند: از سرمایه، مردم و اندیشه‌ها گرفته تا کالاها، اعمال خشونت‌آمیز، بیعت‌های مذهبی و سیاسی. این جریان‌ها هم مرزهایی را که از خلاشان عبور می‌کنند می‌درند و هم به صورت قدرت‌هایی درون آن مرزها متبلور می‌شوند و بدین ترتیب حاکمیت ملت-دولت‌ها را هم از بیرونی‌ترین لبه‌هایش و هم از درون به خطر می‌اندازند. عقلانیت نولیبرالی نیز حاکمیت ملت-دولت را تضعیف می‌کند؛ عقلانیت نولیبرالی به جز تصمیم‌گیران سرمایه‌گذار (اعم از بزرگ و کوچک) هیچ حاکمی را به رسمیت نمی‌شناسد، به جای اصول سیاسی و قانونی ملاک‌های بازار را می‌نشانند (به‌خصوص تعهدات لیبرالی به عدم تبعیض، برابری، آزادی و حاکمیت

قانون)، و حاکمیت سیاسی را نیز به جایگاهی مدیریتی تنزل می‌دهد. رشد مداوم و نفوذ نهادهای اقتصادی و حکمرانی بین‌المللی نظیر بانک جهانی پول (IMF) و سازمان تجارت جهانی (WTO) نیز حاکمیت ملت- دولت را تضعیف کرده است. و بالاخره اینکه ربع قرن اعمال قانون، حقوق و اقتدار به صورت پساملی و بین‌المللی که گاه علناً قصد براندازی یا از دور خارج کردن حاکمیت دولت‌ها را دارند، حاکمیت ملت- دولت را به چالش کشیده است.

### - جداسدن حاکمیت و دولت

اینکه حرکات و فعالیت‌های جهانی سرمایه و قدرت روبه‌رشد نهادهای قانونی، اقتصادی و سیاسی فراملی، حاکمیت ملت- دولت را به چالش کشیده‌اند حرف جدیدی نیست، ولی کمتر پیش آمده که سایر نیروهایی را که در بالا به آنها اشاره کردیم جزو دلایل زوال حاکمیت سیاسی معاصر به شمار آورند. این نیروها عبارتند از صور مختلف عقلانیت نولیبرالیسم، گفتارهای اخلاقی و قانونی فراملی، در کنار فعال‌سازی قدرتهای مرتبط با سرمایه، ولی نه قابل تقلیل به آن - قدرتهایی که تحت لوای فرهنگ، ایدئولوژی و مذهب خود را جا می‌زنند. در ضمن، نیروهایی که حاکمیت ملت- دولت را حفظ یا تقویت می‌کنند اندک و معدودند و گرایش‌های واپس‌گرایانه دارند - مثل ملت‌گرایی، استبداد و امپریالیسم.

پيامد این تحولات درهم‌تنیده نه حذف حاکمیت از نقشه سیاسی است و نه ورود به عصر به اصطلاح «مابعد حاکمیت» یا «مابعد دولت». افول حاکمیت ملت- دولت به معنای کاهش قدرت یا اهمیت «حاکمیت» و «دولت» نیست، بلکه در واقع به معنای جداسدن آنها از یکدیگر است. بنابراین دولت‌ها در مقام بازیگرانی غیرحاکم همچنان برقرار هستند و بخش عمده‌ای از ویژگی‌های حاکمیت (البته نه به صورت الهیاتی ناب آن) اکنون در دو حوزه قدرت ظاهر شده‌اند: «اقتصاد سیاسی» و «خشونت مشروع مذهبی». این دو حوزه قدرت از قضا همان حوزه‌های فراملی قدرتمند که صلح و ستفالی اصلاً برای آن شکل گرفت که اینها را به درون میدان ملت-دولت بکشاند و تحت سلطه ملت- دولت درآورد. از این‌رو، برخلاف ادعای مایکل هارت و تونی



نگری که می‌گویند حاکمیت ملت- دولت به صورت امپراطوری جهانی درآمده، و برخلاف این تز جورجو آگامبن که می‌گوید حاکمیت بدل شده به تولید کردن و قربانی کردن حیات برهنه (آنچه او جنگ داخلی در مقیاس جهانی می‌نامد)، من معتقدم که ویژگی‌های اصلی حاکمیت در حال انتقال از حوزه ملت- دولت به عرصه سلطه بی‌پایان سرمایه و خشونت سیاسی است که به اسم خدا اعمال می‌شود. نه سرمایه و نه خشونت سیاسی که به اسم خدا اعمال می‌شود، تسلیم هیچ قدرت دیگری نمی‌شوند؛ هر دو یا نسبت به قوانین داخلی و بین‌المللی بی‌اعتنا هستند و/یا بنا به مصلحت خود از آنها استفاده می‌کنند؛ هر دو یا به هنجارهای قضایی و حقوقی پشت پا می‌زنند یا آنها را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دارند؛ هر دو وعده حاکمیت را احیا می‌کنند: یک / از بسیار یا وحدت در عین کثرت<sup>۱</sup> و اما درباره «قائم بودن به تصمیم حاکم» یا «اصالت تصمیم» یا «تصمیم‌گرایی» که از نظر کارل اشمیت ویژگی اصلی حاکمیت است، [باید گفت] هم سرمایه و هم حکمرانی الاهیاتی هر دو این قابلیت را دارند که بی‌آنکه قائل به اصالت تصمیم باشند، [در مقام تصمیم] قاطعانه عمل کنند. این موضوع نشان می‌دهد که وجود «تصمیم‌گیرنده» چه‌بسا تنها زمانی ضروری می‌شود که حاکمیت در قالب دولت‌ها تجسمی مشخصاً سیاسی پیدا می‌کند (وقتی جورج بوش خود را «تصمیم‌گیرنده» خطاب می‌کرد، شاید اشاره‌ای ضمنی داشت به عنصر پارودیک فرمی که روزگارش به سر آمده). بی‌شک اگر حق با کارل اشمیت باشد که حاکمیت سیاسی ریشه در نسخه الیهاتی حاکمیت دارد، باید گفت که حاکمیت خداوند به میانجی تصمیم نیست- حاکمیت خدا [بدون میانجی صرفاً] هست.

در مجموع، در نظم مابعد و ستفالیایی، حاکمیت ملت- دولت دیگر نه منحصرأ معرف میدان روابط سیاسی و جهانی است و نه می‌تواند به سیاق سابق بسیاری از قدرتهای سازمان‌دهنده این میدان را قبضه کند. با این حال، دولت‌ها همچنان هم بازیگران مهم و تاثیرگذار این میدان هستند و هم نمادهای هویت ملی. دیوارهای جدید ملت- دولت‌ها به نوعی شمایل‌نگاری همین مخمضه قدرت دولت هستند. بر خلاف نظر غالب، شاید دلیل اصلی جنون ملت- دولت‌ها برای دیوارکشی در زمانه حاضر

ضعیف‌شدن حاکمیت دولت، و به بیان دقیق‌تر، جدایی حاکمیت از ملت- دولت باشد. راست آنکه این دیوارهای جدید نه نمودهای نوظهور «حاکمیت ملت- دولت»، بلکه شمایل‌های افول آن هستند. اگرچه ممکن است دیوارها به صورت نشان‌های مبالغه‌آمیز این نوع حاکمیت جلوه کنند، مثل هر مبالغه‌ای، پرده برمی‌دارند از ترس و نگرانی، آسیب‌پذیری، تردید یا بی‌ثباتی موجود در دل آنچه قصد نمایش و عرضه‌اش را دارند - این قبیل حالات نافی اصل حاکمیت هستند و از این‌رو، به عناصر زوال آن بدل می‌شوند. همین است منشاء پارادوکس بصری دیوارها: آنچه در نظر اول مفصل‌بندی حاکمیت دولت‌ها می‌نماید در عمل تجلی افول نسبی آن در قیاس با دیگر انواع نیروهای جهان‌گستر است - زوال تدریجی اهمیت و انسجام شکل حاکمیت.

دیوارهای جدید عوض آنکه بیان دوباره «حاکمیت ملت- دولت» باشند، جزئی از چشم‌انداز خلق‌الساعه جهانی هستند، چشم‌انداز «جریان‌ها» و «مانع‌ها»یی که هم در درون ملت- دولت مستقرند و هم در منظومه‌های پساملی اطراف آن، جریان‌ها و مانع‌هایی که بخش‌های فقیر و غنی جهان را از هم جدا می‌کنند. این چشم‌انداز نشان می‌دهد بسیاری از قدرت‌هایی که طی فرآیند جهانی‌سازی و استعمار در مدرنیته متأخر رها شده‌اند، با سیاست و قانون مهارشدنی نیستند و از این طریق تحت حکمرانی در نمی‌آیند و به همین دلیل است که در مواجهه با حکمرانی‌ناپذیری این قدرت‌ها به نظارت پلیسی و امنیتی متوسل می‌شوند. این‌ها قدرت‌هایی هستند که منطق‌های تمییزپذیری دارند، اما شکل یا سازمان سیاسی ندارند، چه رسد به قصدمندی سوپزکتیو و هماهنگ. در واقع، از آنجاکه دیوارهای جدید در نقاط صفر مرزی ملت- دولت‌ها با انواع موانع بازدارنده و اشکال مختلف نظارت (اعم از خصوصی و عمومی) همراه می‌شوند، وجود آنها حکایت از آن دارد که تمایز میان نظارت‌های داخلی و خارجی، میان پلیس و نیروی نظامی تمایزی مخدوش است. این امر نیز به نوبه خود نشان می‌دهد که نه فقط تمایز بین مجرمان داخلی و دشمنان خارجی بلکه تمایز میان داخل و خارج کشور نیز روز به روز محوتر می‌شود. (در ایالات متحده مظهر محوشدن این تمایز [میان مجرم و دشمن] حرکت روبه‌رشدی است که به جای اخراج مهاجران و برگرداندن آنها به

کشورهایشان به دنبال جرم‌انگاری وضعیت مهاجران بی‌اوارق و به زندان انداختن آنهاست). بنابراین، یکی از آبرونی‌های دیوارکشی‌های اخیر اینجاست: همان ساختاری که از قرار تمایز درون و بیرون (مرز میان ما و آنها، دوست و دشمن) را تعیین و تقویت می‌کند، وقتی آن را بخشی از مجموعه خطوط تمایزی ببینیم که در حال محو شدن است - یعنی تمایز میان پلیس و نیروی نظامی، تبعه و میهن، مأمور خودخوانده<sup>ii</sup> و دولت، قانون و بی‌قانونی - دقیقاً ضد خودش به نظر می‌رسد.

### - وجه نمایشی دیوارها

اگر کمی زاویه دیدمان را تغییر دهیم می‌بینیم که دیوارهای جدید در حکم پاسخی به حاکمیت رو به زوال و مورد مناقشه دولت هستند. این دیوارها تصویری از قدرت قضایی حاکم و هاله‌ای از یک کشور امن و محصور را نمایش می‌دهند، تصویر و هاله‌ای که همزمان به موجب وجود همین دیوارها و نیز ناکارآمدی آنها تضعیف می‌شود. اما دیوارهای جدید به‌رغم وجوه کاملاً مادی و نفوذناپذیرشان، غالباً کارکردی نمایشی دارند: دیوارها از قدرت و کارآمدی خود تصویری به نمایش می‌گذارند که در واقع نه فقط ندارند و از اعمال آن هم عاجزند بلکه عملکردشان نیز ناقض آن است. اگر معنای دیوارها را صرف ممانعت بگیریم دو نقش دیگر آن‌ها از نظر پوشیده می‌ماند، یکی نقش آن‌ها در تولید تصویری بی‌نقص از قدرت دولت حاکم درست در بحبوحه زوال آن و دیگری نقش آن‌ها در تقدیس تباهی، مناقشه یا نقض مرزهایی که بناست تقویت کنند. با چنین نگاهی یک موضوع دیگر نیز از نظر دور می‌ماند: دیوارها قدرت‌های حفاظتی حاکم را به صحنه می‌آورند، اما دو چیز این قدرت‌ها را محدود می‌کند، یکی تکنولوژی‌های مدرن و راه‌های نفوذ و دیگری وابستگی انواع «اقتصادهای ملی» به آنچه دیوارها وانمود می‌کنند جلوی ورود آن‌ها را می‌گیرند، به‌خصوص نیروی کار ارزان. خلاصه آنچه از دید این نگاه پنهان می‌ماند کیفیت «جادوگر شهر از» وار دیوارهای جدید است، یعنی این وجه که دیوارها پژواکی هستند از سه سطح تهدید امنیتی

(زرد/نارنجی/قرمز)، سه سطحی که تصویری از دستگاه اطلاعاتی و نظارتی دولت در مقابله با تهدیدهای مخالفان به نمایش می‌گذارند.

این اجرای تئاتری و نمایشی قدرت حاکم در مرزهای آرمانی یا مرزهای موجود ملی، نمایش‌دهنده تتمه الهیاتی حاکمیت ملت- دولت است. هر قدر هم که دیوارها نتوانند ممنوعیتی را که هویت و مشروعیت‌شان متکی به آن است محقق کنند، هر قدر هم که دیوارها وضعیت مناقشه‌برانگیز و تضعیف‌شده مرزهایی را که ترسیم می‌کنند به نحوی منحرفانه نهادینه کنند، باز هم حوزه قضایی حاکم و هاله‌ای از قدرت و هیبت آن را به صحنه می‌آورند. بنابراین دیوارها واجد آیرونی خاصی هستند: در عین حال که ظاهرشان صامت، مادی و بی‌روح است، بالقوه مولد هیبتی الهیاتی هستند که ربط چندانی به توفیق‌ها و شکست‌های هرروزه‌شان ندارد.

#### - میل به دیوارکشی

اگر میل همه‌گیر به دیوارکشی در زمانه حاضر را در پرتو معانی تاریخی منفی اخیر در نظر بگیریم، معانی منفی‌ای که با دیوارکشی و ناکارآمدی عمومی دیوارکشی‌های معاصر برای تحقق اهداف مورد نظرشان پیوند خورده، آنگاه ریشه این میل را می‌توان در همانندسازی با ناتوان‌شدن حاکم و اضطراب ناشی از همین ناتوانی دید. میل همه‌گیر به دیوارکشی در دل خود تمنای قدرت‌هایی را دارد که حاکمیت وعده‌اش را می‌دهد، یعنی قدرت حفاظت، محصور کردن و یکپارچه‌سازی، تمنایی که یادآور ابعاد الهیاتی حاکمیت سیاسی است. اگر افسانه حاکمیت دولت صورت دنیوی‌شده افسانه قدرت الهی باشد، آنگاه معلوم می‌شود که چرا کاهش کارایی این افسانه سیاسی موجب اضطراب همگانی می‌شود، اضطرابی که تا اندازه‌ای در تأثیر و تأثر الهیاتی دیوارکشی دخیل است. جداسدن حاکمیت از ملت- دولت همچنین تهدیدی است برای آن تصویر از هویت فردی و ملی که وابسته به افق‌های مشخص و نیز حس امنیت ناشی از محصور بودن است که این افق‌ها پیش می‌نهند. بنابراین، در

زمانه‌ای که فاقد هرگونه افق، فاقد احساس محصور بودن و امنیتی است که بشر در طول تاریخ برای یکپارچگی اجتماعی و روانی و نیز برای تابعیت سیاسی خود نیاز داشته، دیوارها، به زبان هایدگر، یک «تصویر اطمینان‌بخش از جهان» به وجود می‌آوردند.

در ادامه از درستی تصویری دفاع می‌کنم که دیوارهای جدید را، به‌رغم اهداف و آثار ظاهراً پراکنده‌ای که دارند، پدیده تاریخی واحدی می‌داند. [...] شاید عنوان دیوارکشی برانزده فرایند دیوارکشی در ملت-دولت‌های معاصر باشد ولی دیوارها در دنیای امروز بدین شیوه پدید نمی‌آیند یا پدیدار نمی‌شوند. با توجه به زمینه‌های سیاسی و اقتصادی و پیشینه متفاوت دیوارها، اهداف و آثار بیان‌شده متنوع‌شان، شکل و ظاهر متفاوت و مصالح مختلفی که در ساخت آن‌ها به کار رفته، عموماً دیوارهای جدید را رویدادی منسجم یا حتی واحد ندانسته‌اند. بنابراین، دلایلی که من طرح می‌کنم بر روابط میان اقداماتی تأکید دارد که به ندرت از یک جنس دانسته شده‌اند. وقتی دیوارها در ملت-دولت‌های معاصر به هیئت دیوار پدید نمی‌آیند و پدیدار نمی‌شوند، چگونه می‌توان از این دیوارها موضوعی برای نظریه‌پردازی ساخت؟

## - دیوارکشی‌های مابعد وستفالی

می‌توان گفت هر یک از دیوارهای جدید برآمده از فشارهای آشکار فرآیند جهانی‌سازی بر ملت‌ها و دولت‌هاست. همه دیوارها آثاری مهم دارند که فراتر از اهداف بیان‌شده آن‌هاست یا حتی در تقابل با این قبیل اهداف قرار می‌گیرند؛ هیچ‌کدام از این دیوارها واقعاً به آن معنا «کارآمد» نیستند که تعارض‌ها، خصومت‌ها و عبور و مرور را بر طرف کنند یا به نحو اساسی کاهش دهند، کاری که در واقع هدف رسمی آن‌هاست؛ تک‌تک این دیوارها با ادعای موقتی بودن ساخته می‌شوند ولی دائمی می‌شوند؛ و باینکه ساخت هر یک از آن‌ها هزینه‌های بسیار دارد، به شدت محبوبیت دارد. همه اینها درباره تمام دیوارهایی که ملت-دولت‌ها طی دو دهه اخیر ساخته‌اند، صدق می‌کند. به‌علاوه، خود این دیوارها روز به روز بیشتر به مجموعه‌ای از

مدارهای مختلف گره می‌خورند: از جمله تکنولوژی‌های مربوط به استحکامات مرزی، پیمانکاران و پیمانکاران جز، نقاشی‌های دیواری و گرافیتی‌های اعتراضی، و صد البته، مشروعیت. تکثیر جهانی دیوارکشی خودش روز به روز مشروعیت دیوارها را بیشتر می‌کند، خاصه در دموکراسی‌های غربی که آدم توقع دارد چنین مشروعیتی به راحتی به دست نیاید.

### - در جستجوی منطق مشترک دیوارکشی‌های معاصر

معالوصف، تفاوت‌های موجود میان این موانع مرزی نیز فهرستی همین‌قدر بلند بالا دارد. بعضی از دیوارها چیزی نیستند مگر حصارهای ابتدایی، حال آنکه بعضی‌هاشان دیوارهایی عظیم و غول‌پیکرند، سازه‌هایی حیرت‌انگیز مزین به تکنولوژی‌های نظارتی معاصر. همچنین به نظر می‌رسد که هدف این دیوارها مقابله با مسائل مختلفی است. مثلاً هدف بیشتر دیوارهای ملت-دولت‌های آسیای جنوبی<sup>iii</sup> ممانعت از ورود مهاجران است، در حالی که بیشتر دیوارهای خاورمیانه به بهانه تأمین «امنیت برابر تروریسم» ساخته می‌شوند. دیواری که ازبکستان در مرز قرقیزستان کشیده به دلیل نزاع و درگیری‌های مرزی بود، حال آنکه در مراکش دیوارهای ملییه و سئوتا را ساختند تا مانع از آن شوند که منطقه تحت محاصره اسپانیایی‌ها به نوعی مرکز عملیاتی برای آسیایی‌ها و آفریقایی‌هایی بدل شود که در سودای رسیدن به خاک اروپا هستند. هدف دیوار شنی مراکش در امتداد صحرای غربی، تصاحب این قلمرو محل مناقشه است و برخی هم دیوار اسرائیل را مصداق زمین‌خواری می‌دانند.

این تفاوت‌ها در اهداف و نتایج را شاید مشهودتر از همه جا بتوان در دو نمونه از بزرگ‌ترین، پرهزینه‌ترین، و بدنام‌ترین دیوارهای جدید دید: «حصار امنیتی» اسرائیل و «حصار مرزی» آمریکا. دیوار اسرائیل برآمده از معماری توسعه‌یافته اشغال و استعمارگری مستقر [در مستعمره] است. این دیوار در آن محیط استراتژی جدیدی برای جداسازی [مردم] شکل می‌دهد. دیوار مرزی آمریکا عمدتاً پاسخی است به اضطراب همه‌گیر آمریکا نسبت به تأثیر «جهان جنوب» فقیر بر اقتصاد و فرهنگ

آمریکایی. چرا و چگونه باید به این دو نمونه [بس متفاوت] توامان فکر کرد؟ چرا باید به هر دوی آنها ذیل موضوعی واحد،

یعنی حاکمیت رو به زوال ملت- دولت در جهان مابعد وستفالی اندیشید؟ [...]

دیوار اسرائیل برآمده از تناقضاتی است که اشغال استعماری توسعه طلبانه برای حاکمیت به وجود آورده و در ضمن این

تناقضات را تشدید می کند، حال آنکه مانع مرزی ایالات متحده بر آمده از تناقضاتی است که جهانی سازی نولیبرال برای

یکپارچگی و توانایی های حاکم «جهان پیشرفته» به وجود آورده و در ضمن این تناقضات را تشدید می کند. این دیوارها از یک

سو، پاسخی هستند به انواع و اقسام خشونت محسوسی که علیه کشورشان اعمال می شود و ضمناً علت این خشونت ها را به

بیرون نسبت می دهند، و از سوی دیگر، خود این دیوارها انواع و اقسام خشونت را علیه خانواده ها، اجتماعات، معیشت مردم،

زمین ها و امکانات سیاسی اعمال می کنند که از میان شان عبور می کنند و به آنها شکل می دهند. و بالاخره هر دو دیوار در برابر

فشارها و خشونت هایی که بعضاً حاصل قدرت ها و منابع واحدهای سیاسی سازنده آنهاست ناکارآمد از آب درآمدند. با وجود

این، هر دو دیوار به شدت محبوب هستند. هر دوی آنها اگرچه مدعی دفع جنایت و خشونت اند آن را تشدید می کنند و

از این رو، هر دو دیوار نیاز به استحکامات و کنترل و نظارت بیشتر را دامن می زنند. با این همه، گفته می شود هر دو دیوار به

منظور برقراری صلح، نظم و امنیت ساخته شده اند. هر دو نمایش دهنده همان حاکمیتی هستند که خود این موانع مرزی

تضعیف اش می کنند. هر دو دیوار هسته قضایی حاکمیت را فعال می کنند، موانع مرزی و مرزها را ترکیب می کنند، و در

زمین های غصبی مرز می کشند. هر دوی این دموکراسی های محصور دیوارهای خود را با این بهانه توجیه می کنند که دولت

باید از مردم محافظت کند، هر دو به همان بیگانه هراسی متوسل می شوند که از قضا تشدید کننده و بازتاب دهنده آن نیز

هستند، هر دو به بهانه راه بستن بر مجرمان و تبهکاران قانون را به حال تعلیق در آورده اند، و هر دو در میان بتون ها و سیم های

خاردار یک «راه حل سیاسی معلق» بنا کرده اند. در مجموع، اگرچه تفاوت میان دیوارهای جدید موضوعی مهم است، لیکن

نباید چشم ما را بر آن دسته مخصصه‌های مشترک قدرت ببندد که دیوارها در حکم پاسخی به آن‌ها هستند و آن‌ها را مطرح می‌کنند.

## - وجه ممیز دیوارکشی‌های معاصر

اگر دیوارهای جدید که در مکان‌های گوناگون و با اهداف گوناگون بنا می‌شوند زاده میدان‌ها و تنگناهای مشترکی در عرصه قدرت باشند، آیا می‌توان ادعا کرد که پیوستگی‌هایی هم میان دیوارهای جدید و انبوه صورت‌های قبلی آن‌ها در کار است؟ کتاب حاضر دلایلی می‌آورد در تأیید وجه ممیز «مابعد وستفالیایی» دیوارهای معاصر، وجه ممیزی که می‌توان آن را در بطن واکنشی درک کرد که این دیوارها نماینده آن هستند، یعنی واکنش به آثار ویرانگر جهانی‌سازی بر حاکمیت ملت-دولت. این وجه ممیز در دو واقعیت جلوه‌گر می‌شود: یکی اینکه دیوارهای جدید ساخته می‌شوند تا جریان‌های مردم، قاچاق کالا و اعمال خشونت‌آمیزی را که سرچشمه آن‌ها واحدهای سیاسی حاکم نیست مسدود کنند و دوم اینکه دیوارهای جدید در نقش مجری قدرت دولتی حاکمی ظاهر می‌شوند که روز به روز معضلاتش بیشتر و ناکارآمدتر می‌شود. از این نظر، دیوارهای جدید بیانی دوباره هستند از یک تصویر سیاسی رو به زوال در یک دوران فترت<sup>۱۷</sup> جهانی، در دوران پس از عصر حاکمیت دولت و البته پیش از شکل‌گرفتن یا مصداق‌یافتن یک نظم جهانی بدیل.

اما پیش‌تر نیز دیوارهای سیاسی وجود داشته‌اند. در واقع، حصارها از همان «آغاز» وجود داشته‌اند، و به‌رغم زمینه جهانی متمایز این دیوارهای جدید، پیوندهایی مشخص بین دیوارهای معاصر و دیوارهای قدیمی وجود دارد. دیوارهای سیاسی همواره قدرتی نمایشی دارند - دیوارهای جدید همیشه آثاری اجرایی و نمادین تولید کرده‌اند که از ماهیت مادی خشک آن‌ها فراتر می‌رود. این دیوارها برخی تصورات سیاسی را به وجود آورده‌اند و برخی را هم از بین برده‌اند. دیوارهای جدید در شکل‌گیری سوپژکتیویته سیاسی هم سهم داشته‌اند، هم سوپژکتیویته سیاسی کسانی که در حصار آنها هستند و هم سوپژکتیویته سیاسی



کسانی که بیرون گذاشته‌اند. برای مثال دیوارها و استحکامات مرزی قرون وسطی که نواحی بیرون از شهرهای اروپایی را از شهرها جدا کردند، رسماً برای مقابله با حمله و تهاجم [بیگانگان] ساخته شدند ولی همچنین به کار مرعوب کردن و از این‌رو متعهد کردن و آرام کردن شهرهایی می‌آمدند که در محاصره این دیوارها بودند. به بیان کلی‌تر، همه دیوارهایی که معرف و مدافع واحدهای سیاسی بودند به هویت جمعی و فردی اتباع درون خود شکل دادند، ضمن آنکه هدف از ساختن آن‌ها البته جلوگیری از نفوذ بیگانگان بود. این موضوع همانقدر درباره دیوار بزرگ چین صادق است که درباره مناطق و محلات دروازه‌دار [امروزی] در جنوب غربی ایالات متحده. حتی پروژه‌های بدنام دیوارکشی قرن بیستم در اروپا نیز همین کارکردها و آثار را با هم ترکیب می‌کردند. تصور می‌شد «خط دفاعی ماژینو» که فرانسه [قبل از جنگ جهانی دوم] برای دفاع از مرزهای شرقی در برابر حمله و تجاوز آلمان ساخت، فرانسه را به صورت یک «قلعه غیر قابل نفوذ» نشان می‌دهد، ولی اصلاً این دیوار بنا نبود هرگز به طور کامل ساخته شود. جار و جنجال درباره این دیوار از تکه‌های جدا جدای این سازه بسیار فراتر بود. رایش سوم دیوار آتلانتیک را هم برای مقابله با حمله احتمالی متفقین ساخت که از [خاک] بریتانیای کبیر هدایت می‌شد، و هم البته به‌عنوان نمادی زنده و روشن از اروپای تحت کنترل نازی‌ها. دیوار برلین که از منظر امروز مظهر حبس گروهی از انسان‌ها بود که گمان می‌رفت خواهان رهایی از یوغ شوروی‌اند در اصل کمربندی حفاظی به دور جامعه نوپایی آسیب‌پذیر تصور می‌شد، جامعه‌ای که مبنایش نه فردگرایی و رقابت و سلسله‌مراتب بلکه کار و تعاون و برابری‌خواهی باشد. معماران این جامعه کمونیستی جدید بر این باور بودند که آزمایشگاه این آزمایش‌های اجتماعی و روانی که بنا بود از دل آن جامعه‌ای کمونیستی بیرون بیاید بایستی از محیط بیرونی آلوده و منحط جدا شود.

دیوارهای معاصر مثل دیوار برلین، خاصه آن دیوارهایی که دور دموکراسی‌ها کشیده شده‌اند، اغلب همان تمایزهایی را که بناست [بین درون و بیرون] ایجاد کنند ملغی یا وارونه می‌کنند. در حالی که هدف دیوارها رسماً محافظت از جوامع به قولی

آزاد، باز، قانون‌مدار و سکولار در برابر [خطر] تجاوز، استعمار یا حمله [بیگانگان] است، باید گفت که دیوارها در وضعیت تعلیق قانون ساخته می‌شوند و ناخواسته نوعی سوپژکتیویته و خوی<sup>v</sup> جمعی رقم می‌زنند که ماهیتی دفاعی، بسته، ملت‌گرا و نظامی دارد. دیوارها به‌جای ایجاد جامعه بازی که بناست از آن دفاع کنند یک هویت جمعی پلیسی و بسته ایجاد می‌کنند. بنابراین، دیوارهای جدید نه فقط از عهده احیای حاکمیت ملت- دولت رو به زوالی که در حکم واکنش به آن هستند بر نمی‌آیند، بلکه پای اشکال جدیدی از بیگانه‌هراسی و تنگ‌نظری را نیز به عصری پساملی باز می‌کنند. دیوارهای جدید در ایجاد سوژه‌هایی نقش دارند که احساس می‌کنند در برابر دنیا بی‌دفاعند اما، طرفه اینکه، در ضمن سوژه‌هایی‌اند محروم از آن پهنه فراخ حاکمیتی که دموکراسی‌های محصور غایت خود را حراست از آن می‌دانند.

گرگ ایگیجن، مورخ آلمانی، این موجود منفعل، هم‌رنگ جماعت، پارانوئید و پیش‌بینی‌پذیر، که همانا ملت یا تبعه محصور در میان دیوارها باشد را «انسان زنده‌یافته»<sup>vi</sup> نامیده است. ایگیجن با استفاده از واژه لاتین «munire»، به معنای ساختن استحکامات، ایمن ساختن، دفاع کردن، حمایت کردن یا محافظت کردن، هم اسطوره‌های غربی و هم شکل‌گیری واقعی سوپژکتیویته آلمان شرقی را که در پس دیوار برلین نهفته است بررسی می‌کند. در حالی که ایگیجن هنجارهای (لیبرال‌دموکراتیک) غربی را که معیار ارزیابی این سوپژکتیویته است به چالش می‌کشد، تصویر متداول شخصیت را که ساخته دیوار برلین است تقویت می‌کند، تصویری که توافق چشمگیری دارد با تصورات معاصر غربی درباره اتباع دست‌به‌سینه و عاری از فردیتی که در نظام تئوکراتیک به سر می‌برند و دشمن یا دست‌کم مخالف فرد به معنای غربی آن به حساب می‌آیند. بنابراین، آن نوع اتباعی که دیوارهای ملت- دولت غربی ممکن است مانع از ورود آنها شوند به نحوی متناقض‌نما به وسیله خود دیوارها در درون ملت- دولت‌ها به وجود می‌آیند - دیوارها به این طریق ناخواسته همان تمایز بین درون و بیرون را که قصدشان برقرار

کردن آن است برمی‌اندازند. این تمایز را حامیان دیوارکشی‌های معاصر برجسته می‌کنند، همان کسانی که شدیداً تمایل دارند

حساب دیوارهای امروزی ما را از دیوار برلین جدا کنند یا میان دیوارهای جوامع آزاد و جوامع بسته فرق بگذارند.

اگر به این نکته اذعان کنیم که کار دیوارها صرفاً محافظت [از ملت‌ها] نیست بلکه محتوای ملت‌های محصور در دل خود را

تولید هم می‌کنند، در این صورت دست ما برای طرح برخی پرسش‌ها بازتر می‌شود، نه فقط پرسش‌هایی در مورد نیازها و امیال

روانی که به ساخت این دیوارها دامن می‌زنند، بلکه پرسش‌هایی درباره آثار احتمالی دیوارها در تعیین حدود ملت‌گرایی‌ها،

سوپرکتیویته‌های شهروندی و هویت واحدهای سیاسی در هر دو طرف دیوارها. تصدیق این مسئله دست ما را باز می‌گذارد تا

به این موضوع بپردازیم که آیا می‌توان گفت دیوارهای معاصر در حکم نمادهایی هستند برای حس محصور بودن فردی و

جمعی، در حکم استحکاماتی برای تقویت واحدهایی که مرزهای واقعی و خیالی‌شان را فرآیند جهانی‌سازی تحت فشار قرار

داده، و اگر پاسخ این پرسش‌ها آری است بپرسیم به چه نحو. تصدیق این موضوع به ما اجازه می‌دهد بپرسیم که آیا این

دیوارها آنقدر که کارکرد دفاعی دارند، کارکرد محصورکننده هم دارند؟ در واقع می‌توان پرسید که آیا هر دفاعی متضمن

محصور کردن است و هر محصور کردنی متضمن کارکردی دفاعی؟ چه وقت دیوارهای جدید مرزی شبیه به دیوارهای بسته

زندان می‌شوند، نه دیوارهای امن و راحت خانه؟ چه وقت دژهای محافظ کشور بدل می‌شوند به دیوارهای زندان؟

طی جنگ سرد، چپ اروپایی-آمریکایی همین مسئله را به کرات درباره «پناهگاه‌های دفاعی غیرنظامیان» مطرح کرد،

پناهگاه‌هایی که رهبران سیاسی و مدنی غربی به عنوان موضوعی تعیین‌کننده در مناقشه شرق و غرب جار می‌زدند. این

پناهگاه‌ها، حتی آن‌ها که بلااستفاده بودند، به طور گسترده و در بجهت توسعه تسلیحات هسته‌ای به ذهنیت بانگری<sup>vi</sup> دامن

زد، ذهنیتی که به جای زیرسوال بردن پیش‌فرض‌ها و استراتژی‌هایی مقوم سیستم دفاعی و سیاست خارجه آمریکا در دهه‌های

1950 و 1960، آن‌ها را محکم‌تر می‌کرد. میزان تسلیحات هسته‌ای ذخیره‌شده در سیلوهای بانگری را می‌توان از روی

آذوقه‌های ذخیره‌شده در پناهگاه‌های بانگری فهمید؛ دفاع از خود در برابر «آرماگدون»<sup>viii</sup> باعث شد شیوه زندگی شخصی و شیوه زندگی سیاسی متقابلاً یکدیگر را تقویت کنند، همان شیوه‌ای که سهم آمریکا را در این مقابله مرگبار پنهان می‌کند. امروز چپ اسرائیل همین مسئله را مطرح می‌کند، چون پروژه دیوارکشی میان ساکنان کرانه باختری و نوار غزه نه تنها از امکانات موجود برای ارائه یک راه‌حل سیاسی می‌کاهد، بلکه نظامی‌گری و ذهنیت بانگری را که حدود زندگی اسرائیلی را رقم می‌زند، تشدید می‌کند.

دیوارهایی که دور واحدهای سیاسی کشیده می‌شوند نمی‌توانند مانع از ورود شوند مگر آنکه درون را محصور کنند، نمی‌توانند امنیت را تأمین کنند مگر آنکه شیوه زندگی مردم را امنیتی کنند، نمی‌توانند یک «آنها»ی بیرونی بسازند مگر آنکه یک «ما»ی ارتجاعی درست کنند، ولو اینکه خود دیوارها تیشه به ریشه این تمایز بزنند. دیوارها از لحاظ روانی، اجتماعی و سیاسی ناگزیر یک شیوه زندگی محافظت‌شده را تبدیل می‌کنند به در هم‌چپیدن و چمباتمه‌زدن. از این نظر، [منطق] دیوار برلین که سقوط آن را هنوز هم در عرصه بین‌المللی گرامی می‌دارند و مدافعان دیوارکشی‌های معاصر معتقدند کارکردهای زندان‌گونه آن با وظیفه حفاظت از جوامع آزاد فرق دارد، خیلی هم بر خلاف [منطق] دیوارهای قرن بیست‌ویکم نیست.

## پی‌نوشت‌ها:

- <sup>i</sup> عبارت «E pluribus unum» مشابه ترجمه لاتین قطعه دهم از هراکلیتوس است: «از میان همه‌چیز، یکی و یکی از میان همه‌چیز». عبارت «یک از بسیار» از سال ۱۹۵۶ و از وقتی کنگره ایالات متحده عبارت «توکل ما به خداست» را به عنوان شعار رسمی ایالات متحده پذیرفت، شعار غیررسمی ایالات متحده در نظر گرفته می‌شود. «E pluribus unum» از سیزده حرف تشکیل شده که نمادی است از سیزده ایالت اولیه‌ای که ایالات متحده آمریکا را ساختند. م
- <sup>ii</sup> مأمور یا پلیس خودخوانده یا داوطلب (Vigilante)، فردی غیر نظامی است که خود را متعهد به اجرای قانون می‌داند و چه‌بسا با اختیارات قانونی یا حتی بدون آن به چنین اقدامی دست بزنند. م
- <sup>iii</sup> آسیای جنوبی یا جنوب آسیا به بخش جنوبی قاره آسیا می‌گویند که شامل کشورهای جنوب کوه‌های هیمالیا و کشورهای مجاور در شرق و غرب آن می‌شود. آسیای جنوبی امروزه معمولاً شامل افغانستان، هند، پاکستان، بنگلادش، مالدیو، سریلانکا، و نپال می‌شود. این کشورها اعضای سارک (اتحادیه همکاری‌های منطقه‌ای جنوب آسیا) هستند. م
- <sup>iv</sup> فترت (interregnum) به معنای فاصله و وقفه میان دو دوره است. م
- <sup>v</sup> اتوس (ethos) واژه‌ای یونانی به معنای «خوی» و «شخصیت» و «منش» است که برای توصیف ایده‌ها و اعتقادات هدایت‌کننده‌ای استفاده می‌شود که به یک جامعه، ملت یا ایدئولوژی شکل می‌دهند. م
- <sup>vi</sup> اصطلاح «homo munitus» را ایگیجن مطرح می‌کند و به کسانی گفته می‌شود که با دیوارها از آنها محافظت، دفاع و حمایت می‌شود، در واقع امان می‌گیرند، یعنی انسانی زنجاریافته.
- <sup>vii</sup> بانکر (Bunker) مکانی است مقاوم برای محافظت از افراد یا اشیاء در برابر آسیب‌هایی مثل بمباران یا حتی بلاهای طبیعی. بانکرها معمولاً زیر زمین ساخته می‌شوند، ولی بانکرهای سطحی و مرتفع هم وجود دارند و در واقع همان پناهگاه و زاغه مهمات به حساب می‌آیند. م
- <sup>viii</sup> آرمادگدون (Armageddon) واژه‌ای عبری است که به پایان جهان اطلاق می‌شود. آرمادگدون با ریشه یونانی در واژه‌نامه‌هایی مثل فرهنگ وبستر یعنی نبرد نهایی حق و باطل در آخرالزمان. این واژه به نام شهری است در منطقه شام (در ۲۰ مایلی جنوب شرقی بندر حيفا و 55 مایلی تل‌آویو). م